

# بررسی عصمت حضرت موسی از دیدگاه قرآن

(تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۱)

صمد عبدالهی عابد،\* محمد بستان افروز\*\*

## چکیده

عصمت، از اموری است که در تأیید سخنان پیامبران نقش اساسی دارد. عصمت، موهبتی الهی است و به کسانی اعطا می‌شود که مراتب هدایت را طی و شایستگی خود را در هر مرحله ثابت کرده باشند. بر اساس قرآن، پیامبران در پیمودن مراتب هدایت از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند. حضرت موسی از پیامبرانی است که طبق آموزه‌های قرآنی به مقام قرب الهی نائل گردیده است. با این حال آیاتی در قرآن هست که در ظاهر، ناقض عصمت این پیامبر است و توهم گناه را برای ایشان به وجود می‌آورد؛ این مقاله با بررسی دقیق آیات مربوط به داستان حضرت موسی (علیه السلام)، به این نتیجه رسیده است که قرآن در زمان نزول، از واژه‌های عام «ظلم» و «ذنب» در معنای «انجام عملی در غیر مورد خود» و «پیامد کارها» استفاده کرده، اما در دوره‌های بعدی این واژه‌ها مفهوم گناه و تجاوز از حدود الهی را به خود گرفته است.

**واژگان کلیدی:** حضرت موسی (علیه السلام)، عصمت، هدایت، ظلم، گناه.

## مقدمه

از آنجا که انسان توان ارتباط مستقیم با خدا را برای دریافت تعالیم مورد نیاز برای زندگی بهینه ندارد، لطف خدا اقتضا می‌کند که پیامبرانی از جنس مردم برای راهنمایی بشر ارسال کند. از سوی دیگر پیامبران ارسالی، باید از گناه و خطا مبرا باشند تا مانعی در مسیر محقق شدن هدف خدا برای هدایت بشر به وجود نیاید؛ چرا که انسان نمی‌تواند از کسی تبعیت کند که سابقه گناه و خطا دارد یا در معرض آن است و این سخن، همان عصمت است که مورد قبول همه مسلمانان در کلیات بحث است؛ هر چند

\* (نویسنده مسول) استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان؛ s1.abdollahi@yahoo.com  
\*\* کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث؛ afroozmohamad@yahoo.com

در جزئیات، اختلاف‌هایی وجود دارد. عصمت انبیاء یکی از قدیمی‌ترین مباحث کلامی در تاریخ اندیشه متفکران مسلمان است؛ کمتر کتاب کلامی را می‌توان یافت که در آن از وجوب، جواز و حتی انکار آن سخن نرفته باشد. موضوع عصمت وقتی اهمیت پیدا می‌کند که بدون آن، تبعیت محض از فرستاده خدا، لازم نمی‌آید و از سوی دیگر، برخی از متکلمان، با استناد به ظاهر برخی آیات قرآنی که نسبت گناه به برخی از انبیاء عظام می‌دهد، این موضوع را مورد تشکیک قرار می‌دهند. یکی از این پیامبران که موضوع عصمت او در آیاتی از قرآن کریم به چالش کشیده شده، حضرت موسی است و از آنجا که تشکیک در عصمت این پیامبر الهی می‌تواند بنیان‌های اعتقادی مسلمانان را خدشه‌دار سازد، ضروری است این آیات مورد بحث و بررسی قرار گیرد و مراد اصلی آن روشن شود. بحث از عصمت، از دیر زمان، هم در کتاب‌های کلامی و هم در کتب تفسیری و حدیثی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. در مقابل این آثار، برخی نویسندگان در کتاب‌ها و مقالات خود، جوانبی از بحث عصمت را مورد مناقشه قرار دادند که به طور پراکنده در برخی آثار تفسیری و کلامی، مخصوصاً آثار مربوط به کلام جدید که از کلام مسیحیت متأثر است، مشاهده می‌شود. متفکران مسلمان، به ویژه متفکران شیعی در مقام پاسخ به این شبهات، کتاب‌هایی فراهم ساخته‌اند که از آن جمله به تنزیه الانبیاء سید مرتضی علم‌الهدی، تنزیه انبیاء آیت‌الله معرفت، تفسیر آیات مشکله آیت‌الله سبحانی می‌توان اشاره کرد. غالب مفسران نیز در تفسیرهای تربیتی و موضوعی، کم و بیش به این موضوع پرداخته‌اند، ولی تاکنون کتاب یا مقاله مستقلی در خصوص عصمت حضرت موسی با استفاده از آیات قرآن، سامان نیافته است.

## بحث و بررسی

### ۱- مفهوم عصمت

عصمت در لغت از "عصم" به معنی امساک و خودداری (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده عصم) و منع است. (طریحی، ۱۳۷۵: ماده عصم) و در اصطلاح، توفیق الهی و گونه‌ای حالت نفسانی است که دارنده آن از دست یازیدن به هرگونه زشتی و پستی نگاه داشته می‌شود. (رک به مفید، ۱۴۱۳: ۱، ۱۳۴) حقیقت مقام عصمت، همان آگاهی همه جانبه از حسن و قبح اشیاء و پی بردن کامل به حسن هر حسن و قبح هر قبیح است؛

آن چنان که زشتی منکرات، در دیدگاه آنان قابل لمس باشد و امکان آلودگی را بر خود روا نبینند. لذا عصمت، چیزی جز آگاهی کامل از زیبایی‌ها و زشتی‌ها نیست؛ به گونه‌ای که خود عامل بازدارنده از هر گونه آلودگی می‌باشد. البته این مقام بر اثر مبارزه پیگیر با خواسته‌های حیوانی و کوشش مستمر در راه رسیدن به کمالات ارجمند انسانی است که حاصل می‌گردد و توأم با عنایت ربّانی است. از این رو عصمت در شرایطی حاصل می‌شود که شخص، مراتب هدایت فطری و تشریحی را پیموده و خود، حرکت را به سوی کمال نهایی انسانی آغاز کرده و به سر حدّ منزل عصمت رسیده باشد تا بینش کامل را به دست آورد و برای جهانیان امام و الگو شود. عصمت یک حالت یا ملکه نفسانی و درونی است که انسان را از ارتکاب به گناه باز می‌دارد. این حالت یا ملکه عاملی بسیار قوی و دارای پشتوانه است که از ذات انسان سرچشمه می‌گیرد و در مقابل هر پلیدی، پایداری می‌کند و انسان را از ارتکاب به هر عملی که باعث آزردن روح باشد، در امان می‌دارد. (معرفت، ۱۳۷۴: ۱۹۲۰)

## ۲- دامنه عصمت انبیاء

و جوب عصمت انبیاء و پاکی آنها از هر گونه آلودگی، یکی از مهم‌ترین مسائل علم کلام و تقریباً مورد اتفاق علمای اسلام است. از علمای شیعه، علامه مجلسی در بحار الأنوار به تفصیل پیرامون مسأله عصمت سخن رانده است. او می‌گوید:

سخن در این باره در چهار جهت است: اول در باب عقاید: علمای اسلام هر نوع گمراهی یا ضلالت را رد می‌کنند و معتقدند انبیاء همیشه در راه هدایت قدم برمی‌دارند؛ چه پیش از نبوت و چه پس از آن. دوم در باب تبلیغ احکام: این نیز مورد اتفاق امت است که هرگز، کذب و تحریف و خیانت در امانت رسالت، نه عمداً و نه سهواً، آنان را نشاید. سوم در بیان احکام و نظر در حلال و حرام: هرگز خطا نکنند و هرگز احتمال خطا در این باب درباره آنان نمی‌رود. چهارم در گفتار و کردار و رفتار ایشان که در آن پنج قول است: نخست رأی شیعه امامیه: این است که آنان هرگز مرتکب گناه نشوند؛ چه کبائر و چه صغائر، چه عمداً، چه سهواً و چه از روی خطای در تأویل. دوم رأی بیشتر معتزله: که آنان مرتکب کبائر نشوند، ولی صغائر را شاید مرتکب شوند. سوم رأی ابوعلی جبایی: که آنان عمداً مرتکب گناه نگردند،

ولی سهوا شاید مرتکب شوند. چهارم رأی نظام و جعفر بن مبشر و پیروانشان: که آنان اگر سهواً مرتکب گناه شوند، مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌گیرند؛ گرچه گناه سهوی از دیگر مردم مؤاخذه ندارد. پنجم رأی حشویه و بسیاری از محدثان عامه: که آنان ممکن است مانند دیگر مردم، مرتکب گناه شوند؛ چه از روی سهو باشد و چه از روی عمد، چه صغیره و چه کبیره. بیشتر اهل حدیث (ظاهریان و اهل سنت) بر این مذهب‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱، ۸۹-۹۰)

درباره وقت وجوب عصمت نیز سه قول است:

- ۱- از هنگام ولادت تا موقع وفات، که رأی امامیه است.
- ۲- از هنگام بلوغ (پیش از نبوت) تا زمان وفات، که بسیاری از معتزله بر این قول‌اند.
- ۳- تنها در زمان نبوت، نه پیش از آن، که بیشتر اشاعره (از جمله فخر رازی) بر این عقیده‌اند.

(فخر رازی، ۱۴۰۶: ۸۹؛ سعیدی مهر، ۱۳۸۹: ۱۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱، ۹۱-۹۰)

صدوق، در باره صفت عصمت، به نقل از هشام بن حکم، می‌گوید:

تمامی گناهان از چهار منبع برمی‌خیزد: اولاً یا از حرص است و جایز نیست که ولی خدا، با اینکه خزائن مسلمانان در دست اوست، حریص باشد. ثانیاً یا از حسد است و جایز نیست کسی بر زیر دست خود حسد ورزد؛ چون برگزیده خدا، فوق همه خلائق است. ثالثاً یا از غضب است و جایز نیست ولی خدا، جز به خاطر دین خدا، غضبناک شود. رابعاً یا از شهوت است و جایز نیست برگزیده خدا، به امور دنیوی شهوت داشته باشد؛ چون که خدا آخرت را در قلوب آنان محبوب گردانیده و جایز نیست، انسان چیزی را که نیکوست، به چیز پستی بفروشد. (صدوق،

۱۳۶۲: ۱، ۶۳۲)

بنابراین، انبیاء که مبلغ احکام و آورنده شریعت از جانب پروردگارند، باید خود از هرگونه آلودگی که با مقام نبوت و رسالت سازگار نیست، پاک و منزّه باشند؛ چه در غیر این صورت، علاوه بر این که مورد نفرت عموم قرار می‌گیرند، خود به وعظ و نهی و زجر دیگران نیاز پیدا می‌کنند.

### ۳- رابطه عصمت و هدایت

هدایت، دارای مراتبی است که از فطرت آغاز می‌گردد و به عصمت منتهی می‌شود.

برخی از این مراتب، تکوینی و برخی تشریحی هستند. همچنین این مراتب به عنایت عام و خاص و خاصّ الخاصّ تقسیم می‌گردد که شرح اجمالی آن در زیر ارائه می‌گردد:

### ۳-۱. هدایت تکوینی و فطری

اولین مرتبه، هدایت تکوینی و فطری است که هر موجودی در نظام طبیعت به آنچه کمال اوست، هدایت می‌شود؛ این حرکت به سوی کمال و جذب و دفع، یک حرکت هدایت‌شده فطری و طبیعی است که در نهاد اشیاء قرار داده شده است. البته هیچ دگرگونی در این نظام، که نظام آفرینش است، وجود ندارد و هر موجودی در این حرکت تکاملی با کمال جدّیت رهسپار است.

### ۳-۲. عقل و قدرت اندیشه

دومین مرتبه، مرتبه عقل و قدرت اندیشه است که پروردگار عالم، آن را به انسان اختصاص داده و به او این قدرت را داده است که پیرامون امور، اندیشه کند و به حقایق اشیاء پی ببرد. خدا به انسان این نیرو را داده است که بر شناخت خوب و بد (خیر و شر) توانایی ذاتی داشته باشد و بتواند تشخیص بدهد که کدام زیبا و کدام زشت است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/۳)؛ ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

لذا، انبیاء و شرایع الهی آمده‌اند تا پشتیبان خرد انسان باشند و اگر در نهاد انسان این تقاضا وجود نداشت، هرگز برای آن عرضه راهی نبود. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

پیامبران را پی‌درپی بر مردم فرستاد تا آنچه را که در میثاق فطرت با آنان عهد بسته ادا کنند، نعمت‌های فراموش‌شده را یادآور شوند و آنچه که باید برسانند، برسانند تا حجت تمام شود و نیز آنچه را که در گنجینه‌های خرد اندوخته گردیده، برانگیزند و دلایل و آیات دال بر ذات احدیّت را که حساب شده است، ارائه دهند. (شریف رضی، ۱۳۷۹: خطبه ۱)

هشام بن حکم از امام کاظم (علیه السلام) حدیثی نقل کرده که در این حدیث، امام، عقل را حجت باطنی خدا، که در درون انسان است، معرفی می‌کند و می‌فرماید:

خداوند با آفرینش عقل و قرار دادن آن در نهاد انسان‌ها، حجت خود را تمام کرد و انبیاء را با بیانی رسا یاری کرد و مردم را بر وحدانیّت

ربوبیت خود، به وسیله دلایل، رهنمون ساخت ... [تا آن که گوید] ای هشام، خدا را بر مردم دو حجت است: حجت آشکار که همان انبیاء و رسولان و امامان می‌باشند؛ و حجت درونی همانا خرد انسانی است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱، ۱۶-۱۳)

### ۳-۳- هدایت انبیاء و رسولان

سوّمین مرتبه هدایت، هدایتی است که به دست انبیا انجام می‌گیرد و آن را هدایت تشریحی می‌نامیم. انسان در پهنای زندگی و در گرداب حوادث، پیوسته به کمک نیاز دارد تا وی را در معرکه حیات یاری بخشند و او را به ساحل نجات نزدیک سازند.

### ۴-۳- توفیق الهی و عنایت ربّانی

چهارمین مرتبه هدایت، توفیق الهی و عنایت ربّانی است و شامل کسانی می‌شود که مراتب سه‌گانه پیش را به سلامت گذرانده باشند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ (محمد/۱۷)؛ [ولی] آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاریشان داد.

### ۵-۳- عنایت خاصّ الهی

پنجمین مرتبه هدایت، عنایت خاصّ الهی است برای کسانی که با کمال جدیت، تمامی مراحل پیشین هدایت را گذرانده، هرگز درنگی در حرکت تکاملی خویش روا نداشته، پیوسته پاک و پاکیزه این راه پر خطر را پیموده و از خود استقامت نشان داده‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نحن أولياؤکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة﴾ (فصلت/۳۰ و ۳۱)؛ در حقیقت کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم و هر چه دل‌هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست و هر چه خواستار باشید، در آنجا خواهید داشت.»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن/۱۶)؛

و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم. کلینی، ذیل این آیه، از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که مراد از آب فراوان، ایمان سرشار، است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱، ۲۲۰) بنابراین، مقصود از آب فراوان، همان علم و معرفت و وصل به حق است که درباره انبیاء و اولیاء، مقام عصمت یا همان بینش سرشار درونی است؛ لذا در کلمات امیر مؤمنان آمده است: «قرنت الحکمة بالعصمة؛ حکمت که همان بینش درونی است، همواره با عصمت قرین است.» (آمدی، ۱۳۶۶: ۱، ۵۹) در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز آمده است: «المعصوم هو الممتنع بالله من جمیع محارم الله» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵، ۱۹۴) علامه مجلسی در تبیین «الممتنع بالله» گوید: یعنی «بتوفیق الله» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵، ۱۹۴) یعنی توفیق الهی موجب گردیده که آنان دست به گناه آلوده نکنند. این بینش را خداوند به آنان مرحمت فرموده است. با این بیانات، بطلان دیدگاه کسانی که مقام عصمت را یک امر موهبتی و عنایت خاص از جانب پروردگار می‌دانند و اراده و اختیار شخص معصوم را در تحصیل آن دخیل نمی‌دانند، روشن می‌شود. بنابراین، ریشه‌های عصمت، همان طی مراحل هدایت پیشین است که فرد معصوم، به سلامت از آنها می‌گذرد و در راه تکامل بیشتر قدم برمی‌دارد و همواره به پیش می‌رود تا به این مقام رفیع نایل گردد. خداوند خطاب به موسی می‌فرماید:

﴿وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طه/ ۴۰ و ۴۱)؛ و تو را بارها آزمودیم و سالی چند در میان اهل مَدْيَن ماندی، سپس ای موسی در زمان مقدر [و مقتضی] آمدی و تو را برای خود پروردم.

طبرسی می‌گوید: مقصود این است که موسی ترسید که قبطیان در صدد انتقام قتل فرد قبطی برآیند. خدا به او فرمود: ما تو را از غم قصاص ایشان نجات دادیم و از ترس ایمنی بخشیدیم و تو را در معرض امتحان و آزمایش قرار دادیم تا اینکه برای رسالت آمادگی و خلوص پیدا کردی. این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا در باره موسی بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷، ۱۹) بنابراین، روشن می‌شود که حضرت موسی در گرداب حوادث آزموده شده و بعد از کسب مراحل هدایت، به پیامبری برگزیده شده است و دارای چنان قربی بود که خدا، از باب تعظیم وی می‌فرماید که من تو را برای خود ساختم. پس عصمت، موهبتی است که بر اثر کوشش به دست می‌آید و از همین روی آن را فضیلت

می‌نامند و از این وجه استفاده می‌شود که هیچ فردی، خود به خود بر فرد دیگر تقدیمی ندارد و تمامی انسان‌ها در نظر خالق یکسان‌اند. او همه را آفریده تا به سعادت کمال نهای خود برسند و وجهی ندارد که برخی را بی‌جهت بر برخی دیگر مقدم‌بادارد؛ زیرا با عدل الهی سازگار نیست؛ اما آنچه از توفیقات خاص الهی، شامل حال افرادی می‌شود که بتوانند مراحل هدایت را به سلامت طی کنند، علم ازلی الهی، به بندهای خویش است. او می‌داند که برخی از آنها با اراده و جدیت خود، راه حق را خواهد جست و از این رو از روز نخستین، آن افراد را مورد عنایت خاص خود قرار می‌دهد و تسهیلات و آمادگی در راه رسیدن به کمال و سرعت بخشیدن به آن را برایشان فراهم می‌سازد. (رساله عصمت انبیاء معرفت، [www.marefat.info](http://www.marefat.info)) بنابراین، هر کس که شایستگی خود را در مراحل طی‌شده در راه هدایت نشان دهد، لیاقت و صلاحیت شمول عنایت خاص را دارد و می‌تواند آن بینش تابناک را که برای معصومان وجود دارد، به دست آورد و خود را آماده شمول رحمت خاص‌الخاص کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه فرموده است: «مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هر کس عبادت خود را چهل روز برای خدا خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵۳، ۳۲۶) امثال این روایت و دیگر کلمات از ائمه هدی، علاوه بر آیات شریف قرآن، جنبه عمومی و لحن گسترده دارد و روشن است که مقصود از آن، اشخاص معین و محدود و شناخته‌شده نیستند، بلکه شامل دیگر مردان خدایی که در این وادی قدم نهاده‌اند نیز می‌شود و اگر چنین نبود، به کار بردن الفاظ عموم در این زمینه مناسبتی نداشت. پس از به پایان بردن مباحث، در زمینه مراحل کسب عصمت، به بررسی آیاتی پرداخته می‌شود، که در ظاهر به حضرت موسی گناه و معصیت، نسبت داده است.

#### ۴- بررسی نسبت گناه به انبیاء از جانب قرآن

اما قبل از آغاز بحث، یادآوری دو نکته ضروری است: نخست اینکه باید در نظر داشت که مقصود از کلمه عصمت، این است که پیامبران و فرستادگان خدا، حرام و غیرجایز انجام نداده و ترک واجب هم نمی‌نمایند، اما صدور عملی از انبیاء که ترک آن بهتر است و به جای آوردن آن جنبه ترک اولی دارد، ممکن و جایز است و منافاتی با عصمت ندارد. دیگر اینکه در کشف مقاصد آیات قرآن باید به مفاهیم اصلی الفاظی که در آن به کار رفته است، توجه شود؛ زیرا قرآن بر لغت عرب نازل گردیده و کلمات آن،



مفهومی جز همان معانی اصلی که لغت برای آن الفاظ مقرر داشته است، ندارد. گاه غفلت از این اصل باعث بروز مشکلاتی در تفسیر آیات شده است؛ مثلاً در مواردی از قرآن، کلمه «ضلاله» و «هدایت» استعمال گردیده و آنها را به خدا نسبت داده است و می‌گوید ﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (ابراهیم/۴)؛ پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. در این مورد، اگر کسی تنها به معنای خاصی از «ضلاله و هدایت» که در اذهان ما شایع است، تکیه کند و بدون توجه به معانی عام این کلمات از نظر لغت، بدون در نظر گرفتن آیات فراوانی که به خوبی، «ضلاله و هدایت» را تفسیر می‌کنند و معنای «مشیت» و خواست خداوند را توضیح می‌دهد، بخواهد مفاد این آیات را درک نماید، طبعاً دچار بن‌بست‌هایی می‌شود.

### ۵- بررسی آیات دال بر عدم عصمت حضرت موسی

در چند آیه از قرآن، مطالبی عنوان شده که برخی، آنها را مستند اعتقادشان بر عدم عصمت حضرت موسی تلقی کرده‌اند که در ادامه به بررسی این موارد می‌پردازیم:

#### ۱-۵- بررسی نسبت ظلم حضرت موسی به خود در قرآن

از موارد مهم و حساسی که تصور شده قرآن در آن، به فرستادگان خدا گناه نسبت داده، آیه‌ای است که در آن از قول موسی بن عمران چنین نقل می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ﴾ (قصص/۱۶)؛ گفت: پروردگارا، من بر خویشتم ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از او درگذشت.

ممکن است گمان شود که این آیه ظلم به نفس را به موسی نسبت داده است و از آنجا که ظلم، عملی حرام است، موسی از پروردگار طلب آمرزش کرده است، ولی این گمان باطل و بی‌اساس است؛ زیرا «ظلم» در لغت عرب، مفهومی عام و وسیع دارد که «ظلم حرام» (چه به نفس باشد یا به دیگری) تنها مصداقی از آن مفهوم کلی است. در فرهنگ عرب، ظلم یعنی انجام عملی در غیر مورد انجام دادن [خواه آن عمل بیجا، حرام باشد یا غیر حرام]. ابن منظور می‌نویسد: «الظُّلْمُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ؛ ظلم یعنی قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ماده ظلم) راغب نیز می‌گوید: «الظلم وضع الشيء في غير موضعه المختص به؛ إما بنقصان أو بزيادة وإما ببدول عن وقته أو مكانه؛ ظلم به قرار دادن چیزی در غیر جایی که مخصوص آن است، اطلاق می‌شود و این با کاستن یا افزودن یا با عدول از وقت و مکان محقق می‌شود.» (راغب، ۱۴۱۲: ماده ظلم) بنابراین، این واژه نمی‌تواند گناه حضرت موسی را ثابت کند.

در معنای غفران هم آورده‌اند: «الْغَفْرُ: الْبَاسُ مَا يَصُونُهُ عَنِ الدَّسِّ؛ غَفْرٌ، يَوْشَانْدُنْ چیزی است که او را از آلودگی حفظ نماید.» (راغب، ۱۴۱۲: ماده غفر) مصطفوی می‌نویسد: «فالغفر: الستر؛ غفر به معنی پوشاندن است.» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ماده غفر) همان‌طور که مشخص است این واژه، مطلق پوشش را می‌رساند و مراد از آن، فقط پوشاندن گناه نیست، بلکه در آیه فوق، منظور موسی پوشیده ماندن آن عمل از فرعونیان است. سید مرتضی در معنای جمله «فاغفر لی» می‌نویسد: «منظور از غفرانی که موسی تقاضا کرده، این است که قبول کن از من طاعت و انقطاع به سوی خودت را...» (علم‌الهدی، بی‌تا: ۶۸) طریحی نیز در مورد وجه استغفار از خدا توسط موسی بر خود و برادرش بعد از گوساله‌پرست شدن قومش می‌نویسد: «این استغفار، توسط حضرت موسی بر سبیل انقطاع الی الله و نزدیک شدن به او صورت گرفت، نه اینکه از او یا برادرش گناه کبیره یا صغیره‌ای رخ داده باشد که نیاز به استغفار از آن باشد و دلیل این سخن نیز آن است که جایز نیست از انبیاء، مختصری از گناه هم دیده شود.» (طریحی، ۱۳۷۵: ۳، ۴۲۵) ظلم، انجام چیزی در غیر مورد آن است؛ چنان‌که معنای غفران هم پوشاندن و مستور کردن است؛ یعنی هنگامی «غفرالشیء» گفته می‌شود که چیزی را پوشانده و مستور کرده باشند. به این ترتیب مفاد و معنای آیه چنین است که موسی می‌گوید: «پروردگارا، من [با کشتن یکی از یاران فرعون] عملی در غیر مورد، انجام دادم؛ [زیرا هر چند اصل عمل و این قبیل کار برای من جایز بود، اما چون تنها و در حال ضعف بودم، از این نظر اکنون وقت آن نبوده است.] پس بر این کار پرده‌ای بیوشان [تا دشمنانم بر من ظفر نیابند و مرا به قتل نرسانند.]» پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با این حساب، هیچ‌گونه اسناد گناه و ظلم حرام در آیه به موسی داده نشده و این اشتباه تنها از آنجا سرچشمه گرفته است که مفهوم کلی ظلم و غفران از نظر لغت با آنچه که در اذهان ما از مصادیق آن مفهوم جای گرفته (یعنی ظلم حرام) یکسان تصور گردیده است، اما این تصور، باطل و خلاف واقع است. مضمون و معنایی که برای این آیه، با در نظر گرفتن معنای اصلی «ظلم» و «غفران» نقل شد که با صراحت ضمن روایتی شرح داده شده است، نشان می‌دهد که ظلم در آیه مورد بحث، ضرری به عصمت نمی‌رساند. در این روایت، هنگامی که مأمون از علی بن موسی (علیه السلام) درباره آیه فوق و اسناد «ظلم به نفس» و سپس طلب غفران از خداوند که در آن به موسی داده است، می‌پرسد، آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «.....انی وضعت نفسی غیر موضعها بدخول

هذه المدينة فاغفرلي: ای استرنی من اعدائك لثلا يظفروا بي فيقتلونى؛ یعنی موسی به خدا می‌گوید: من با داخل شدن در این شهر و در نتیجه قتل یکی از یاران فرعون، نفس خود را در غیر محل آن نهادم و عملی در غیر مورد آن انجام دادم؛ پس مرا از دشمنان خود مستور بدار تا مبادا بر من اطلاع یابند و به قتل برسانند.» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۴، ۲۶۱)

در این حدیث، امام صریحاً می‌فرماید که مقصود از ظلم و غفران، همان معانی اصیل و لغوی آنها است، نه آن مصادیق خاصی که ما به غلط آن را مفهوم اصلی این الفاظ تصور می‌نماییم. طبرسی در ضمن تفسیر آیه مورد بحث می‌نویسد: «موسی هنگامی که آن قبطی و پیرو فرعون را به قتل رساند، از عمل خود پشیمان گردید و گفت: پروردگارا من به نفس خود - در این قتلی که انجام دادم - ستم کردم؛ نه از آن نظر که این عمل، حرام و غیرجایز بود، بلکه به این علت که اگر فرعونیان به من دست یابند و از عمل من مطلع گردند، مرا خواهند کشت.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷، ۳۸۳)

برخی از مفسران اعتقاد دارند این اتفاقاتی که رخ داد و در پی آن، یک نفر از قبطیان، توسط حضرت موسی کشته شد، مربوط به قبل از رسالت آن حضرت بود و لازم نیست پیامبران، قبل از رسالت، معصوم از گناه باشند؛ چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ﴾ (فاطر/۳۲)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام‌اند.» حال این پرسش پیش می‌آید که این بندگان برگزیده چگونه‌اند که دسته‌ای از آنان ظالم و ستمگرند؟ علمای شیعه و اهل سنت این آیه را، به گونه‌ای دیگر توضیح داده‌اند؛ از جمله، فخر رازی در جواب می‌گوید: ضمیر «فمنهم» به «عبادنا» باز می‌گردد ... (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶، ۲۳۹)

همچنین طبرسی، از بسیاری از مفسران نقل کرده که ضمیر به «الذین اصطفینا...» باز می‌گردد، ولی مقصود از ظلم در اینجا ارتکاب گناه نیست، بلکه برخی ناروایی‌ها است که مایه فشار زندگی می‌گردد، از قبیل ظلمی که آدم درباره خویش روا می‌دارد و چنان که خواهد آمد با عصمت وی منافاتی ندارد ... برخی از مفسران نیز، اساساً «الذین اصطفینا» را مرجع ضمیر «فمنهم...» ندانسته و گفته‌اند مقصود، امت اسلامی است که سه دسته‌اند: ظالم به نفس که کسانی هستند که موضع امامت را نشناخته‌اند، مقتصد کسی است که شناخت دارد و سابق بالخیرات هم ائمه هدی (علیهم السلام) می‌باشند؛ چنان که در حدیثی از امام صادق

(علیه السلام) نیز همین مضمون آمده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸، ۶۳۸) دلایل دیگری نیز در این راستا ذکر شده است؛ برای نمونه عده‌ای بر این باورند که با توجه به قسم ابلیس که اراده کرده است همه بندگان، جز مخلصین را اغوا کند، (ص/ ۸۲ و ۸۳) و از طرفی خدا نیز از پیامبرانش با عنوان عباد مخلص یاد کرده است و درباره ابراهیم و اسحاق و یعقوب آمده است که آنان از کسانی بودند که خالص شده بودند (ص/ ۴۶ و ۴۷) و از آنجا که خداوند عدم سلطه ابلیس بر بندگان صالح خویش را مورد تأکید قرار داده است (حجر/ ۴۲)، لذا انبیاء برگزیدگان خلق می‌باشند که هرگز دستخوش وساوس ابلیس قرار نمی‌گیرند.

علاوه بر این ادله، مهم‌ترین آیه‌ای که بر عصمت پیامبران قبل از نبوت اشاره دارد، آیه ۱۲۴ سوره بقره است که می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ قَالَ اِنَّنِیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَال و مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یُنٰلُ عَهْدِی الظّٰلِمِیْنَ﴾ استدلال به این آیه بدین شکل است که پیامبر، پیش از احراز مقام نبوت نیز باید از گناه معصوم باشد؛ زیرا در آن موقع اگر دامنش آلوده باشد، مشمول ﴿لَا یُنٰلُ عَهْدِی الظّٰلِمِیْنَ﴾ می‌گردد و مورد این خطاب آیه قرار می‌گیرد که ای کسی که دست خود را به گناه آلوده ساختی و بر خود و خدای خود ستم روا داشتی، هرگز شایسته احراز مقام نبوت نخواهی بود. ممکن است گفته شود: این آیه مخصوص کسانی است که فعلاً ظالم باشند؛ لذا چنین کسانی در حال ظلم، شایستگی مقام نبوت را ندارند، ولی اگر از ظلم دست کشیده و توبه کرده باشند، مانعی نخواهد داشت که امام شوند. ولی همان‌گونه که در استدلال آمده، در همان حال ظلم و ستمگری، این خطاب متوجه شخص می‌شود که ای سست عنصر فرومایه که نتوانستی در مقابل خواسته‌های پست نفسانی، خویشتن‌داری کنی، هرگز لیاقت امانتداری بزرگ آسمانی را نداری و شایستگی آن را برای همیشه از دست داده‌ای؛ زیرا شایستگی تحمل رسالت الهی و به دوش گرفتن مسوولیت امانت کبرای آسمانی، به سابقه روشنی نیاز دارد که شخص در آن، ورزیدگی و قدرت و توانایی حفظ کرامت انسانی را در خود نشان داده باشد و گرنه هر سست عنصری که مدت‌ها اسیر نفس و فرمانبردار دستورات شیطان بود، این صلاحیت را ندارد؛ به‌ویژه اگر این ظلم، شرک به خدا باشد که بزرگ‌ترین ستم‌ها است. بر این اساس است که شیعه به این آیه استدلال جسته و شرط شایستگی خلافت و امامت را، نبود سابقه کفر و شرک دانسته‌اند. وجه استدلال علمای شیعه به این آیه به این صورت است که می‌گویند: فرزندان که ابراهیم برای آنها، این مقام را درخواست نمود و جواب منفی شنید، از چهار دسته تجاوز نمی‌کنند:

دسته اول: کسانی که در تمام عمر خود کوچک‌ترین ستم و کار خلافی انجام نداده‌اند.  
دسته دوم: کسانی که طومار زندگی آنان را سراسر کارهای ناشایست تشکیل داده است.  
دسته سوم: کسانی که در آغاز عمر، ستمگر ولی در پیشوایی، راه توبه را پیش گرفته و از بیراهه به راه برگشته‌اند.  
دسته چهارم: کسانی که در آغاز عمر، نیکوکار و پاکدامن ولی موقع زمامداری و پیشوایی منحرف شده‌اند.

با توجه به شخصیت حضرت ابراهیم که در آن موقع، ملکوت آسمان‌ها و زمین بر وی عرضه شده بود، معقول نیست آن حضرت برای گروه دوم و چهارم تقاضای چنین مقامی را بکند. پس بنابراین، ذریه و اولادی که مورد گفتگو بوده است، یا از دسته اول بوده‌اند یا دسته سوم و چون آیه شریفه، لیاقت و شایستگی ستمگر را نفی نموده، ناچار ناظر به گروه سوم بوده و در نتیجه خلافت و امامت منحصر به گروه نخست خواهد بود. به عبارت دیگر، از این آیه استفاده می‌شود که امام و پیشوای مردم مانند ابراهیم و موسی و نظایر آن باید از هرگونه ظلم و ستم دور باشند؛ زیرا خداوند در این آیه، مقام امامت و عهد خود را از ظالم نفی می‌نماید و فرد گناهکار و عاصی به طور مسلم ظالم است؛ چون تعدی بر حق خدا کرده است. در هر حال، آیه به طور مطلق از ظالم، لیاقت و شایستگی را نفی می‌کند، خواه بر ستم و ظلم خود باقی بماند و خواه در قسمتی از عمر خود ظالم بوده و بعداً نادم شده و توبه نصوح کرده باشد. بنابراین با توجه به مفاد آیه، روشن می‌گردد که منصب نبوت یا امامت بالاتر از آن گروهی است که یک روز یا همه روزها، مصداق ستمگر بوده‌اند. (سبحانی، ۱۴۳۰: ۱۱۱-۱۰۹) خداوند در آیات متعددی، پیامبران را به عبودیت کامل و تسلیم محض در مقابل خواسته‌های الهی (مقام عصمت) یاد کرده است؛ از آن جمله، درباره حضرت موسی می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ (مریم/۵۱)؛ و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود.

## ۵-۲- بررسی نسبت «ذنب» به موسی

آیه دیگری که در این راستا وارد شده، آیه‌ای است که در آن، موسی به خود نسبت «ذنب» می‌دهد: ﴿وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَآخَافُ أَن يَقْتُلُون﴾ (شعرا/۱۴)؛ و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند.

در عرف عموم مردم این کلمه مرادف با گناه است، اما با دقت در معنای اصلی این کلمه

چنین معنایی از آن استنباط نمی‌شود. معنای اصلی و مفهوم کلی «ذنب» در فرهنگ عرب، عبارت است از دنباله و اثر یا عکس‌العمل و نتیجه‌ای که بر هر عملی بار است. (راغب، ۱۴۱۲: ماده ذنب) این هم که به گناه ذنب گفته می‌شود، نه از این نظر است که مفهوم ذنب مساوی با گناه است، بلکه به این علت است که گناه دنباله و پیامدی دارد که بر آن بار می‌گردد. (قرشی، ۱۳۷۱: ماده ذنب) به عبارت دیگر، ذنب معنای عامی دارد و آن توابع هر کار است که یکی از مصادیقش گناه است و برای تعین در آن نیاز به قرینه دارد. بنابراین، آیه مورد بحث، تنها موضوعی که اثبات می‌کند این است که حضرت موسی عملی را مرتکب شده بود که تبعات و دنباله و آثاری داشته که حتی جان حضرت را تهدید می‌کرده است و آن حضرت از خداوند پوشیده شدن آن عمل و در پی آن، حفظ جاننش را مسألت می‌کرده است و جمله ﴿فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ شاهد این نکته است. سید مرتضی به اشکالات مربوط به این آیه پاسخ داده و برای هر یک از موارد فوق، وجوهی از تأویل را بیان کرده است. او می‌نویسد:

اگر گفته شود، اینکه موسی قبلی را کشت، از دو حالت بیرون نیست: اگر او مستحق بود، پس چرا موسی پشیمان شد و فرمود: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ و فرمود: ﴿رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ اگر مستحق نبود، پس موسی دچار گناه کبیره‌ای شده است. در پاسخ باید گفت: موسی قتل عمدی مرتکب نشد، بلکه قصد وی کمک به یکی از شیعیانش بود که گرفتار یک نفر از قبطیان ظالم شده بود که قصد کشتن وی را داشت. از این رو، موسی چون شیعه خود را مظلوم یافت، به کمک او شتافت و سعی بر دفع ظلم از وی کرد، اما در این راه، دچار قتل خطایی شد؛ به طوری که با ضربه مشت، مرد قبطی به قتل رسید و اصلاً قصد کشتن وی را نداشت، بلکه قصدش کمک به کسی بود که مورد ظلم قرار گرفته بود و دفاع از مظلوم نه تنها قبیح نیست، بلکه از کارهای پسندیده است. اگر دفاع از مظلوم و جلوگیری از ضرر، منجر به ضرری دیگر شود، قبیح نیست. اما گفته حضرت موسی که فرمود: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ بر دو وجه قابل حمل است: نخست اینکه وقوع این رخداد (کشته شدن قبلی) در این موقع - که باعث گرفتاری وی می‌شد - از عمل شیطان بود. دیگر اینکه عمل مقتول [که ظلم و تعدی کرده بود]، از اعمال شیطانی بود. اما وجه اینکه

حضرت فرمود: ﴿رب إني ظلمت نفسي﴾ همانند سخن حضرت آدم بعد از هبوط بر روی زمین است که فرمود: ﴿قالا ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم نَعْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (اعراف، ۲۳)؛ گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود. این آیه نیز از دو وجه بیرون نیست: نخست اینکه حضرت به طور مطلق و در اقرار به ناتوانی در انجام شکر نعمات الهی به سوی خدا رجوع کرده و از همه چیز به غیر او بریده است. دیگر اینکه کار نیکو را - که درگیر نشدن بود - رها کرده و در کشتن قبطی، خود را به محصمه انداخته است. (علم الهدی، بی تا: ۶۸۶۹)

### نتیجه گیری

پیامبران به طور عام و حضرت موسی (علیه السلام) به طور خاص معصوم هستند و این امر هم توجیه عقلی دارد و هم توجیه نقلی. حکمت الهی اقتضا می کند که خداوند، پیامبران خود را از خطا و گناه مصون سازد تا زمینه تمرد انسان ها فراهم نشود. بنا بر آیات قرآن و احادیث هم ظالمان و گناهکاران شایستگی رسیدن به مقام پیامبری را ندارند و کسانی شایسته این مقام هستند که مصون از خطا و گناه باشند که به این مقام عصمت گفته می شود، ولی در اینکه آیا اقتضای عصمت آن است که در همه احوال، حتی پیش از نبوت و از دوران کودکی معصوم باشند و نیز صرفاً از گناه باید مصون باشند یا از خطا و غفلت و اشتباه هم باید مصون باشند، اختلاف نظر است. بنا بر دیدگاه اکثریت عالمان شیعه، پیامبران در همه احوال، چه پیش از بعثت و چه پس از آن، باید از گناه معصوم باشند و هرگز دست به گناه آلوده نکنند؛ به دلیل آیه عهد و نفرت و عدم اعتماد مردم به کسانی که سابقه آلودگی دارند. بدین جهت است که پیامبران، از همان دوران پیش از نبوت و حتی در دوران پیش از بلوغ، باید انسان هایی درستگار و استوار شناخته شده باشند و اهل هوی و هوس و انحراف نباشند و به کثرت سهو و نسیان و غلبه غفلت معروف نباشند تا موجب سلب اعتماد مردم نشود؛ گرچه در دوران نبوت باید به طور مطلق از سهو و نسیان و اشتباه در امان باشند. آیاتی هم که درباره موسی (علیه السلام) نازل شده و توهم ظلم و عدم عصمت ایشان را در مقطع قبل از بعثتشان باعث می شود، با توجه به معنای عام ظلم و ذنب، نمی تواند بیانگر گناه به معنای خاص آن و ناقض عصمت آن حضرت باشد.

## کتابنامه

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶: غرر الحکم و دررالکلم، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴: لسان العرب، بیروت: دارصادر.
- ۴- بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۶: البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
- ۵- راغب اصفهانی، حسین بن احمد، ۱۴۱۲: المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
- ۶- سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۳۰: تفسیر صحیح آیات مشکله، قم: نشر مؤسسه امام صادق.
- ۷- سعیدی مهر، محمد و لیلا اختیاری، ۱۳۸۹: «عصمت انبیاء از دیدگاه فخر رازی»، تهران: پژوهش‌های فلسفی، شماره هفدهم، صص ۱۴۳-۱۲۵.
- ۸- شریف رضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۹: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور.
- ۹- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۶۲: الأمالی، بی‌جا: انتشارات کتابخانه اسلامی.
- ۱۰- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۱۱- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵: مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- ۱۲- علم‌الهدی، سید مرتضی، بی‌تا: تنزیه الانبیاء، قم: انتشارات شریف رضی.
- ۱۳- فخر رازی، محمود بن عمر، ۱۴۲۰: مفاتیح الغیب، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۱۴- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۶: عصمه الانبیاء، قم: انتشارات کتبی نجفی.
- ۱۵- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.
- ۱۶- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱: قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۱۷- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵: الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۱۸- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴: بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۱۹- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۰- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۴: تنزیه انبیاء، قم: انتشارات بلوغ.
- ۲۱- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳: اوائل المقالات، قم: کنگره شیخ مفید.